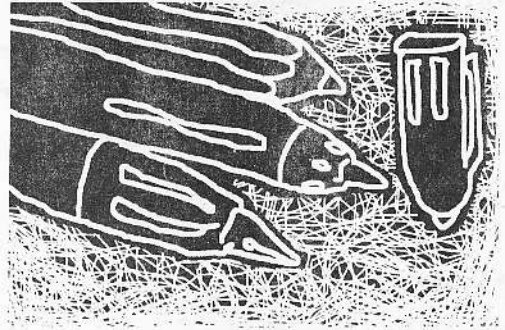


شاعر دهه شصت و هفتاد نتوانست

شاعر دهه هشتاد می تواند

محمد هاشم اکبریانی (مهتاب)



مفاهیم اعتقادی آن‌ها که در شعر شاعرانشان متجلی می‌شد، منزلت رفیع خود را از دست بدهد. مفاهیمی چون آزادی (با تعاریف از پیش تعیین شده)، حقوق برابر انسان‌ها، ظلم ستیزی و رفع فاصله طبقاتی، آرمان‌هایی بودند که مضامین شعرها را تا پیش از دهه شصت تشکیل می‌دادند.

به عبارت دیگر آرمانگرایی وجه ممیزه این گونه شعرها بود که در دهه چهل و پنجاه خود را به خوبی نشان داده بود. بر چنین مبنایی شعرهایی از این دست، کلی‌نگر بوده و امور را به خیر و شر تقسیم می‌کردند. احمد شاملو و سیاوش کسرای از سرآمدان شاعران آرمانگرا و ایدئولوژیک بودند که شعرهای آرزوگمانگیر کسرای و پریای شاملو گویای شعر ایدئولوژیک دهه چهل و پنجاه هستند. شعرهای شاملو، کسرای و شاعران همسان با آن‌ها مملو از موضوعاتی بود که از سوی ایدئولوژی‌های چپ مطرح می‌شد و به دلیل این گرایش گسترده جامعه به آن‌ها، جایگاه ویژه‌ای نیز در میان لایه‌های مختلف قشر روشنفکری ایران به دست آورد؛ اما همه این‌ها به پیش از دهه شصت مربوط است، دهه شصت دهه کم‌فروغ و یا بی‌فروغ شدن شعر این گروه از شاعران است.

این عدم اقبال امری طبیعی بود، شکست این ایدئولوژی‌ها در داخل و عدم پاسخگویی آن‌ها به شرایط جدید از یک سو و از سوی دیگر ناکارآمدی آن‌ها در سطح جهانی باعث شد تا طیف‌های وسیعی از جامعه این آرمان‌ها را دست‌نیافتنی، آسمانی و غیرواقعی بپندارند. چنین انفعالی در دوره‌های مختلف تاریخ ایران خصوصاً پس از سال‌های ۱۳۳۲ تجربه شده بود و نتایج مشابهی نیز به همراه داشت. تفاوت شرایط پدیدآمده در دهه شصت با دوره‌های پیش از آن در این بود که در این دهه شرایط جهانی و فروپاشی سوسیالیسم در شوروی سابق و بلوک شرق، این انفعال و یأس از آرمان‌های ایدئولوژیک را نسبت به دوره‌های قبلی بسیار تشدید می‌کرد. به این ترتیب مخاطبی برای شعرهایی با این مضامین کم‌تر یافت می‌شد و شاعران آرمانگرای دهه‌های چهل و پنجاه نیز سرودن شعرهای آرمانی و ایدئولوژیک را به نوعی کنار گذاردند. این شاعران به دلیل انفعال سیاسی خود، فشارهای موجود، فقدان آرمان‌های جدید و نظایر این‌ها قادر به سرودن شعر نبودند.

تحولات شعر به مثابه زیرمجموعه‌ای از ادبیات، نمی‌تواند جدای از تغییرات، و دگردیسی‌های عناصر تشکیل دهنده جامعه، تحلیل شود. تحول در اندیشه و اصول فکری یک جامعه، ظهور نهادهای جدید و پسرفت نهادهای سنتی، تغییر در جریان‌ات بنیادهای ایدئولوژیک، قدرت‌یابی و متقابلاً شکست حرکت‌های سیاسی و... هر یک می‌تواند در فرم و پیام شعر تأثیر گذارده و آن را دچار تحول کند.

دهه شصت شمسی در ایران هم‌زمان است با آغاز شکست ایدئولوژی‌های انقلابی به‌ویژه چپ در سطح جهانی. اندیشه‌های انقلابی و سوسیالیستی در کشورهای مختلف - چه به صورت قدرت حاکم و چه در قالب سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی - روبه افول بود و این وضع، روند حرکت‌های سیاسی در ایران را به شرایط جدیدی کشاند. از طرف دیگر و بسیار مهم‌تر از آن، اوضاع داخلی نیز به سمتی رفت که شکست ایدئولوژی‌های چپ را حتمی ساخت. چالش‌های سیاسی در داخل همراه با معادلات نوظهور جهانی، فضای جدیدی را در ایران شکل داد که در ابعاد مختلف و از جمله شعر تأثیرگذار بوده و شاعران نیز عکس‌العمل‌های خاص خود را در برابر آن نشان دادند. در ابتدای دهه شصت جریانات فکری، ایدئولوژی‌های سیاسی به چهار گروه کلی تقسیم شدند:

الف) ایدئولوژی‌های مضمحل شده:

همان‌گونه که ذکر شد دهه شصت شاهد شکست ایدئولوژی‌های مختلف در عرصه عمل و تئوری بود. شرایط داخلی و جهانی باعث شد که این ایدئولوژی‌ها در بعد سازمانی و تشکیلاتی ویران شوند و از سوی دیگر به دلیل فروپاشی ایدئولوژی‌های همسان با آن‌ها در سطح جهانی قادر به بازسازی خود در عرصه تئوری نیز نباشند. این امر باعث شد بسیاری از

اما نکته اساسی تر آن بود که اقبالی هم از سوی جامعه به چنین شعرهایی نشان داده نمی شد. شاملوی دهه شصت که سعی کرد با همان زبان و مضامین دهه چهل و پنجاه شعر بسراید، کاری از پیش نبرد و یکی دو شعر سیاسی او نیز نتوانست شعر، شاعر و مخاطب منفعل را به حرکت وادارد. شعرهای دهه شصت شاملو تبیین و بیان زمانه‌ای نبود که در آن می‌زیست و شاملو به هیچ روی نتوانست زبان و مفاهیمی را به کار گیرد که دهه شصت را به تصویر کشد و برای خود مخاطب به دست آورد. شاعرانی چون کسرابی نیز خاموش ماندند. آنچه ممکن است در نقد این تحلیل بیان شود، شرایط خاص سیاسی جامعه و فشارهای موجود است که به نظر برخی عامل اصلی در عدم ظهور شعرهای ایدئولوژیک و آرمانگرا با رویکرد چپ بود. این مؤلفه قادر به تبیین شرایط پدیدآمده در عرصه شعر ایدئولوژیک نیست؛ اول آن که همان طور که ذکر شد شاعرانی چون شاملو و خصوصاً برخی شاعران در خارج از کشور شعرهایی از این دست سرودن که با اقبال مواجه نشد و دوم (که اهمیت بیش تر نیز دارد) آن که شرایط انفعال، اصولاً خود مهم‌ترین عامل در عدم گرایش به این شعرها است که این امر خواه ناخواه شاعران آرمانگرا را از سرودن باز می‌دارد.

دهه شصت، دهه انفعال پیروان این ایدئولوژی‌ها بود و استقبال از رمان‌هایی چون *قلعه حیوانات* و *۱۹۸۴* (هر دو از جورج اورول)، *مکتب دیکتاتورها* (سیلوند)، *قطره اشکی در اقیانوس* (مانس اسپربر) و *ظلمت در نیمروز* (آرتور کویتلر) که همگی بر شکست آرمانگرایی تأکید دارند، نشان می‌دهد که اصولاً گرایشی به ایدئولوژی و آرمان وجود نداشت. استقبال از این رمان‌ها در دهه شصت را می‌توان با استقبال از رمان‌هایی چون *مادر* (ماکسیم گورکی) و *قصه‌های صمد* بهرتگی در دهه پنجاه مقایسه کرد که محور آن‌ها آرمانگرایی و تکیه بر باورهای ایدئولوژیک است.

ایدئولوژی‌های انقلابی مذهبی نیز که با آرمان‌های شکست خورده مواجه شده بودند، نتوانستند در دهه شصت به تجدیدقوا در عمل و تئوری دست یابند. شاعران این گروه نیز چون طه حجازی و پرویز خرسند که بیش تر در اواخر ده پنجاه شعر خود را به جامعه و پیروان ایدئولوژی‌های انقلابی و دینی عرضه کرده بودند در دهه شصت یا ساکت ماندند (خرسند) و یا اگر شعری سرودند، نتوانست مخاطبی به دست آورد (طه حجازی).

ب) شاعران شکست در دهه شصت:

اخوان با شعر معروف *زمستان* شاعر شکست نامیده شد که همه مربوط به سال‌های پس از ۱۳۳۲ و انفعال سیاسی آن دوره است.

وی گرچه در شعرهایش به محورها و مسائل فلسفی، انسانی و اجتماعی می‌پردازد اما هیچ یک از آن‌ها او را در رده شاعران ایدئولوژیک قرار نمی‌دهد. او شاعر شعر شکست بود اما شکستی که با شرایط عینی و ذهنی سال‌های پس از ۳۲ تناسب داشت. او نیز نتوانست دهه شصت را با شعرهای خود به خوبی به تصویر کشد و خواننده را در پای شعرهای خود جمع کند. دهه شصت، دهه خاص خود بود که شعر اخوان گویای آن نبود. البته اخوان نیز چون بیش تر شاعران آرمانگرا، در سال‌های دهه شصت گوشه گرفت و دچار انفعالی شد که در شرایط آن روز طبیعی می‌نمود.

ج) شاعران غیرسیاسی:

دهه ۶۰ و ۷۰ شمسی، جامعه ایران به شعر شاعران برجسته سیاسی چون شاملو و اخوان روی خوش نشان نداد، طبیعی است شاعرانی چون اسماعیل خویی، نصرت رحمانی و مانند این‌ها که شعرهایشان بر مضامین اجتماعی، فلسفی و هستی‌شناسانه متکی بود، نتوانند مخاطبی برای شعر خود دست و پا کنند. اینان که در داخل یا خارج کشور به سرودن شعر مشغول بودند، شعری به جامعه عرضه نکردند که بتواند با اقبال مواجه شود. طبیعی است بنابه ویژگی‌های شعر این شاعران، آن‌ها برای تقاضاهای گروه‌های روشنفکری وابسته به ایدئولوژی‌های آرمانگرا پاسخی بیابند. شکست آرمانگرایی، گروه‌های وابسته به این آرمان‌ها را دچار انفعال و وضعیت سرگردانی ساخته بود که نمی‌توانستند به سوی شعرهایی بروند که کانون آن‌ها موضوعات اجتماعی و فلسفی بود.

د) شاعران ایدئولوژی مستقر:

درست نقطه مقابل ایدئولوژی‌های شکست خورده ایدئولوژی مستقر در کنار پیروزی خود به دلیل وجود پدیده‌هایی چون جنگ، توانست آرمانگرایی خود را استمرار بخشد. این گروه از شاعران لزوماً شاعر آرمان‌های سیاسی نبودند و شعرهای اجتماعی و تغزلی نیز داشتند اما نکته اساسی آن بود که مفاهیم و مضامین اصلی شعر آن‌ها در چارچوب ایدئولوژی مستقر قرار می‌گرفت.

قیصر امین‌پور، سهیل محمودی، ساعد باقری، سلمان هراتی، محمدرضا عبدالملکیان، عبدالجبار کاکایی، علیرضا قزوه، پرویز بیگی حبیب‌آبادی و... شاعرانی بودند که از این حلقه برخاستند و شعرهایشان را در دهه شصت عرضه کردند. به دلیل نو پابودن شعر ایدئولوژی مستقر، کم‌تر نشانی از این گونه شعر و شاعران در پیش از دهه شصت، مثلاً دهه پنجاه دیده می‌شود و اصولاً این دسته از شاعران، جوانان زاده شرایط دهه شصت و ایدئولوژی مستقر بودند. مفاهیم و آرمان‌های

مطرح در شعر این شاعران در راستای ایدئولوژی بود که به آن وابسته بودند. همچنین وقایع و رخدادهایی که در حیات این ایدئولوژی اثر داشت، از دیگر مضامین شعری این شاعران است. شعر این شاعران در میان گروه‌های وابسته به ایدئولوژی مستقر مخاطبان خاص خود را به دست آورد و توانست نمادهای اساسی این ایدئولوژی را به تصویر بکشد.

□□□

باید پرسید چه شد که هم‌زمان با افول شعر در دهه شصت، رمان (و هنرهایی چون سینما) رو به رشد رفت؟ در تحلیل کم‌رنگ شدن حضور شعر در دهه شصت می‌توان به انفعال سیاسی، شکست آرمان‌ها، فشارهای سیاسی و نظایر این‌ها اشاره کرد اما اگر مؤلفه‌هایی از این دست را عامل اصلی در تحلیل افول شعر بگیریم، باید پرسید چرا درست در همین شرایط داستان و رمان به سکون و رکود دچار نشد و سیر دیگری به خود گرفت؟ پاسخ اساسی در آن است که رمان و سینما به نیاز جامعه آن روز پاسخ گفتند و شعر نه. شکست ایدئولوژی‌ها و آرمانگرایی، به انفعال و یأس انجامید و طبیعی است اگر اثری بتواند چگونگی شکل‌گیری این وضع را بازگویی کند و فرد منفعل هم‌راه یک اثر، مراحل مختلف آرمانگرایی تا یأس و نیز چگونگی شکست خود را ببیند طبیعی است که به آن رو خواهد آورد. چنین فردی خواهان آن است که رابطه‌اش با آرمان‌ها، روابط درونی افراد وابسته به یک ایدئولوژی فروپاشی یک ایدئولوژی، شکست آرمان‌ها و نظایر این‌ها را ببیند یا بخواند و با آن‌ها همدلی داشته باشد و همه آنچه را که می‌بیند یا می‌خواند سرنوشت و زندگی خود و جامعه‌ای بدانند که به آن وضع دچار آمده است. او به این گرایش دارد که گذشته خود را که باعث شکل‌گیری وضع جدید شده است - شناسایی و با آن احساس هم‌آواری کند. به همین دلیل است که **داذهای سرزمین من** (براهنی) و **زمستان ۶۶** (اسماعیل فصیح) به سرعت در میان جامعه منفعل آن روزگار جایگهی رفیع به دست می‌آورد. علاوه بر این بخشی از جامعه‌ای که در زمینه آرمان‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی دچار یأس می‌شود به انسان‌گرایی رو می‌آورد و به مفاهیمی چون عشق، دوست داشتن و اصول انسانی علاقه نشان می‌دهد؛ مفاهیمی که به خوبی در رمان **کلیدر** (محمود دولت‌آبادی) عرضه شده است.

دهه هفتاد

این دهه چون دهه پیشین، سال‌های تخریب، اضمحلال و فروپاشی ایدئولوژی‌های انقلابی بود. هیچ‌گونه جایگزینی یافت نشده بود و هر چه بود به زیر سؤال کشیدن، بی‌اعتقادی و

بی‌اعتمادی اهل فکر و اندیشه به ارزش‌های انقلابی بود. چه در داخل - و مهم‌تر از آن - چه در سطح جهانی، چپ و تئوری‌های انقلابی نتوانستند به بازسازی و اصلاح خود برسند و جایگزینی برای شکست‌های خود ارائه دهند.

فروپاشی ایدئولوژی‌های انقلابی در سطح جهانی و در داخل و سوءظن جوانانی که دوره اقتدار این ایدئولوژی‌ها (دهه پنجاه و اوایل دهه شصت) و شکست آن‌ها را تجربه کرده و آن‌ها را فاقد عناصر انسانی می‌دیدند و از سوی تباهی زندگی خود را نیز ناشی از وابستگی و صرف انرژی برای همین ایدئولوژی‌ها می‌دانستند، باعث شد تا شعر دهه هفتاد را جوانانی با چنین ویژگی‌هایی رقم زنند، شاعرانی آرمان‌گریز که سخت از ایدئولوژی، تعهد اجتماعی، رسالت انقلابی و نظایر آن پرهیز داشتند. شاعرانی که در دهه هفتاد فعالیت خود را آغاز کردند، به دلیل آرمان‌گریزی و دوری جستن از ایدئولوژی‌های انقلابی، خود را کاملاً از شاعران پیش از خود که شعرهایشان مملو از مسئولیت اجتماعی، تعهد انقلابی و... بود جدا کرده، یک‌سره به آن‌ها پشت کردند. فقدان جایگزین مناسب اعتقادی نیز باعث شد تا شاعران جوان در گریز از شعر متعهد به فضای جدیدی دست نیافته و سرگردان باشند. این شاعران نه شعری با مضامین ایدئولوژیک را پی ریختند، نه شعری با مفاهیم آرمان‌های جدید سرودند و نه همچون داستان‌نویسان بر آن شدند که نیازهای اقتشار روشنفکری را با پیام‌های شعری خود پاسخ گویند. نکته مهم آن است که شاعران پیشکسوت شرایط حاکم بر دهه هفتاد را همچون دهه شصت، نتوانستند بشناسند و شاعران جوان نیز فاقد بار تئوریک و اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی لازم برای تبیین مسائل جامعه بودند. در حالی که داستان‌نویسان پیشکسوت چنین توانی را در خود داشتند. همین امر نیز باعث شد تا داستان‌نویسان جوان با الهام از آن‌ها داستان‌هایی متناسب با شرایط موجود بنویسند (همچون **نیمه غایب** از حسین سناپور و **هیس** از محمدرضا کاتب و...)

می‌توان گروه‌های مختلف شاعری در دهه هفتاد را به این صورت تقسیم‌بندی کرد:

الف) شاعران پیشکسوت:

این شاعران متأسفانه همان‌گونه ماندند که در دهه شصت. شاعرانی چون شاملو، ابتهاج، شفیعی، سیمین بهبهانی، حمید مصدق و... به هیچ روی نتوانستند بر شاعران جوان دهه هفتاد چه در زبان چه در پیام تأثیری باقی بگذارند. این شاعران هم‌چنان با همان ذهنیت و زبان پیشین شعر می‌گفتند و اگر هم در باورهای خود به تردید رسیده و آن‌ها را به کنار گذارده بودند، هیچ‌گاه نتوانستند

شعری بسرایند که جوان دهه هفتاد احساس کند که می‌تواند با تکیه بر چنین مفهوم و زبانی شعر بسراید. (این را مقایسه کنید با تأثیری که داستان‌نویسانی چون کشمیری بر جوانان داستان‌نویس دهه هفتاد برجای گذاشتند.) در واقع باید گفت دهه هفتاد، دهه قطع ارتباط شاعران جوان با شاعران زنده پیشکسوت است.

ب) شاعران زبان:

شعر دهه هفتاد، شعر سلطه زبان و بازی‌های زبانی است. این گروه، که شامل شاعرانی تازه‌کار بودند، ادامه شاعران بزرگ دهه چهل و پنجاه (سهراب، فروغ، شاملو و اخوان) نبودند و به نوعی ادامه کار شاعرانی چون براهنی بودند که کار وی نیز ریشه در شعر شاعرانی چون هوشنگ ایرانی داشت. باری به هرجهت مهرداد فلاح، پگاه احمدی، رزا جمالی، عبدالرضایی و... زبان را محور کار خود قرار دادند این گروه از آرمان، ایدئولوژی، معنا، تعهد، رسالت و... گریزان بودند و از آن جا که تقاضای روحی - روانی و سیاسی - اجتماعی جامعه را نیز به درستی درک نکرده بودند صرفاً به زبان رو آورده، از این حیث شعر زبان به شکل گسترده‌ای رواج پیدا کرد.

این دسته از شاعران آن‌چنان که از گفته و نوشته‌هایشان برمی‌آید به دنبال نوعی شالوده‌شکنی در شعر سنتی یا کلاسیک بودند تا بستر مناسبی برای شعر جدید پدید آورند. هدف شاعران شعر زبان، ویران ساختن ساختار سنتی شعر در عرصه زبان و معنا بود تا پایه‌های دیگری برای شعر بنا شود.

ج) شاعرانی که زبان محور نبودند:

این دسته از شاعران گرچه سیاست را بسیار کم‌رنگ وارد شعر خود کرده بودند اما مفاهیمی چون عشق، انسان‌گرایی، فلسفه هستی و... را محور معنایی شعر خود کردند. این گروه گرچه به زبان شعر بها می‌دادند اما بازی زبانی و شکستن نحوه صورت‌بی‌قاعده را کنار گذاشتند و به مضمون نیز پرداختند. سیدعلی صالحی و رضا چابچی نمونه‌های بارز این گروه هستند. این دسته از شاعران با وجودی که به مفاهیم و مضامین شعری توجه بسیاری نشان دادند اما متأسفانه این مفاهیم و مضامین نیز نتوانست مخاطبی برای خود بیابد. ناآشنایی جامعه با این گروه (البته سیدعلی صالحی از اواخر دهه پنجاه توانسته بود در عرصه شعر جایی برای خود باز کند که سایه سنگین شاعرانی چون شاملو و اخوان او را از کانون توجه دور ساخته بود) و مهم‌تر از آن هم‌سو نبودن شعر آن‌ها با نیازهای جامعه دهه هفتاد سبب عدم گرایش به شعرهای شاعران این گروه شد.

د) شاعران ایدئولوژی مستقر:

شعر این گروه از اواخر شصت و یکی دو سال پس از پایان

جنگ، رو به افول نهاد و در دهه هفتاد نتوانست نسل جدیدی معرفی کند. در واقع این‌گونه شعر، در محدوده همان چند شاعر (امین پور، کاکایی، قزوه، عبدالملکیان، سهیل محمودی، و...) باقی ماند و قادر به تربیت شاعرانی جوان که ادامه همان نسل باشند نشد.

دهه هشتاد

از نیمه دوم دهه هفتاد، جامعه شاهد تحولاتی عمیق و گسترده شد و ارزش‌های جدیدی به تدریج پدید آمدند. اگر تا اواسط دهه هفتاد بخشی از جامعه صرفاً به نفی ایدئولوژی‌های چپ و مطلق‌اندیشی و می‌پرداخت و نوعی سرگردانی در جامعه فکری مشاهده می‌شد، از اواخر دهه هفتاد ارزش‌هایی ظهور کردند که جایگزین آرمان‌ها و ایدئولوژی‌های پیشین شدند. به عبارت دیگر حرکت سلبی جریان‌ات روشنفکری گام به گام به سوی حرکت ایجابی جریان پیدا کرد. البته این سخن به آن معنا نیست که جامعه به سوی نظامی جدید در حرکت است و شعر نیز تابع آن است. بلکه ظهور ارزش‌های جدید بر نوعی گریز از نظم موجود تکیه دارد که در درون خود حاوی بی‌نظمی است، اما نکته مهم در این جا جست و جوی ارزش‌ها و آرمان‌های جدید (و غیر ایدئولوژیک) است که تلاش جامعه در این چارچوب، در سرنوشت شعر دهه هشتاد بسیار موثر خواهد بود. با عنایت به این موضوع درباره شعر دهه هشتاد باید به پیش‌بینی در این زمینه پرداخت. آنچه اهمیت دارد شناخت پدیده‌های جدید اجتماعی و سیاسی است که می‌رود تا دهه هشتاد را با موضوعاتی نو و گسترده مواجه کند که خواه ناخواه شعر را نیز به سمت و سویی دیگر و متفاوت با آنچه در دهه شصت و هفتاد بود خواهد برد.

از اواسط دهه هفتاد، بخش منفعل جامعه روشنفکری ایران از خوددگی و سردرگمی، کم و بیش رهایی یافت و اصول و شیوه‌های جدیدی برای رسیدن به اهداف خود را مطرح کرد. در بعد سیاسی مهم‌تر از همه روی آوردن به "اصلاح" به جای "انقلاب" بود که طبیعتاً ارزش‌ها و شیوه‌های خاص خود را به همراه داشت. روی آوردن به اصلاح نیازمند بنیان‌های نظری بود که روشنفکر ایرانی این بنیان‌های نظری را برای خود پی‌ریخته بود. تئوری‌های انقلابی، مبتنی بر مطلق‌گرایی، خیر و شر، آرمان‌گرایی جزمی و نظایر آن بود اما در اصطلاح مهم‌ترین پایه فکری نسبی‌گرایی است. در نظریه اصلاح، دیگر خیر و شر مطلق وجود ندارد و آرمان‌گرایی جزمی حرفی برای گفتن ندارد. به عبارت دیگر شر به

صورت مطلق آن وجود ندارد که باید براندازی شود و خیر مطلق جایگزین آن شود، آنچه وجود دارد شر نسبی است که برای اصلاح آن باید دست به عمل زد. در این نظریه اصولاً خیر مطلق بودند، خود تبدیل به شر می شدند.

باری به هر جهت بحث اساسی جامعه روشنفکری از اواخر دهه هفتاد در عرصه سیاست، کنار رفتن انفعال سیاسی و روی آوردن به حرکت سیاسی با تکیه بر نظریات اصلاح‌گرایانه بود نه تئوری‌ها و ایدئولوژی‌های انقلابی و آرمانگرا.

اما مهم‌تر از حوزه سیاست، عرصه‌های اجتماعی بود که دچار تحولات عمیق شد. جامعه جوان ایران با ارزش‌های نوظهوری روبه‌رو شد که کنش جمعی متفاوت با گذشته را به همراه داشت. جوان ایرانی با دست یافتن به ابزارهایی چون ماهواره و اینترنت، ارزش‌ها و هنجارهای تازه‌ای را تجربه کرد. مهم‌ترین مسأله جوان گذشتن از چارچوب‌هایی بود که برای او تعیین می‌شد و در این راه، عبور از نظم موجود در خانواده، نظام آموزشی، عرصه عمومی و... خود را به خوبی آشکار ساخت. "فرار از خانواده"، "نوع پوشش"، "کنش جمعی در برابر رویدادهایی چون فوتبال، چهارشنبه‌سوری و..." همگی نشان از پیدایش خرده فرهنگ‌هایی دارد که بیش‌تر از اواسط دهه هفتاد خود را ظاهر کرد.

زنان نیز اهداف و مسائلی را مطرح کرده و می‌کنند که در دهه شصت و اوایل هفتاد بسیار کم‌رنگ بود. برابری با مردان، هویت‌یابی در بیرون از خانواده، اشتغال و... از جمله مواردی است که محور اندیشه، تفکر و احساس بخش قابل توجهی از زنان ایرانی شده است. پیش از این موقعیت زن، ابتدا در خانواده دیده می‌شد و بعد در جامعه، اولین نقش زن، نقشی بود که در خانواده ایفا می‌کرد و پس از آن بود که زن به عنوان "شاغل" یا به بیرون از خانواده می‌گذاشت. دختران در خانواده نیز منزلتی به مراتب پایین‌تر از پسرها داشتند. به این ترتیب زن ایرانی که فضای موجود را کاملاً یکسویه و به زبان خود می‌دید فرهنگ و هنجارهای جدیدی آفرید که می‌توانست نقش وی را دچار دگرگونی و متفاوت با وضع موجود کند. به این ترتیب آنچه در لایه‌های مختلف جامعه جوان و به خصوص زن ایرانی پدید آمد به تغییر تعاریفی انجامیده است که پیش از آن دربارهٔ خانواده، روابط اجتماعی، ارزش‌های اخلاقی، نظم، جایگاه فرد (خصوصاً زن) در سلسله مراتب اجتماعی و... وجود داشت. در این مورد نکته قابل تأکید عصیان است که وجود دارد و همان‌گونه که ذکر شد در بحران‌هایی چون "فرار از خانه"، "روابط گسسته و سرد افراده (نه عاشقانه)"، "زیرپا گذاشتن نظم حاکم" و "بی‌توجهی به ارزش‌های مسلط" خود را نشان می‌دهد.

چنین شرایطی که در میان جامعه روشنفکری و سطوح مختلف جامعه جوان و زن ایرانی مشاهده می‌شود خود را به خوبی در عرصه سینما نشان داده است. نگاهی به فیلم‌های اواخر دهه هفتاد به خوبی حکایت از تغییر نگاه روشنفکر ایرانی به جامعه تحول‌زن و جوان ایرانی دارد. در عرصه داستان نیز رمان‌هایی چون نیمه غایب، آینه تمام‌نمای چنین وضعی هستند.

اگر شاعر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد ارتباطی با روشنفکران و شکست‌های آن‌ها نداشت و نتوانست از عهده نمایش شاعرانه آن دوران برآید، شرایط دهه هشتاد چنان پرحلاکت و سنگین است که خواننده ناخواه شاعر را به خود وامی‌دارد و شاعر خواسته یا ناخواسته در جریان این شرایط قرار گرفته و به بیان شاعرانه تحولات و موضوعات مطرح در جامعه خواهد پرداخت. شعرهای سیدعلی صالحی که مخاطبان خود را خصوصاً در میان جوانان و بالاخص در میان دختران یافته است گواهی است بر این ادعا. اثبات این موضوع نیز چندان مشکل نیست. در حالی که شمارگان کتاب‌های شاعران شعر زبان، بیش از ۱۵۰۰ جلد نبوده و همان نیز به فروش نمی‌رسد، کتاب‌های سیدعلی صالحی، گاه به چاپ چهارم رسیده است. از سوی دیگر آنچه باعث خواهد شد شعر دهه هشتاد پرمخاطب شود، به میدان آمدن شاعران پیشکسوتی چون منوچهر آتشی، ضیاءموحّد، شمس لنگرودی، علی باباچاهی است که در دهه شصت و اوایل هفتاد چندان نشانی از آن‌ها یافت نمی‌شد. اگر اخوان و شاملو در دهه شصت و هفتاد نتوانستند شعر زمان خود را بسرانند، مضامین شعری این گروه (آتشی و...) نشان می‌دهد که آن‌ها سعی دارند در حیطه روابط خود، خصوصاً قشر روشنفکر، به طرح مسائل و موضوعات مبتلابه بپردازند. این گروه همچنین با تشکیل کارگاه‌های شعر، ارتباط فکری بیش‌تری با جوانان برقرار کرده‌اند که هر دو سوی این رابطه از یکدیگر متأثر خواهند شد. پیشکسوت، مسأله جامعه را می‌فهمد و جوان، تجربه‌ها را فرا می‌گیرد.

به هر ترتیب فضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حاکم بر دهه هشتاد بسیار سنگین‌تر از آن است که شعر و شاعر از آن کنار بماند. شعر در این دهه خواه ناخواه در جریان توفان‌های پیش‌آمده قرار خواهد گرفت. شعری که بیش‌تر بوی عصیان می‌دهد و در پی آن است که به ارزش‌ها، نظم و ماهیتش خواهد اندیشید که حکم به استقرار و ثبات بدهد. جامعه دهه هشتاد منتظر شعری است که روشنفکر، جوان و اقشار مختلف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را که به وضعیت جدید و در همان حال بی‌ثبات و تثبیت نشده، رسیده‌اند اقناع کند؛ شعری که تحت‌تأثیر شرایط جدید، ظهور خواهد کرد.